

خاطراتی از علامه فرزانه استاد فقید محمد تقی جعفری

• علی دوانی

روز ۲۶ ماه رجب ۱۴۱۹، یعنی دو روز پیش که مردم مسلمان ایران در آستانه سالروز بعثت حضرت ختمی مرتبت(ص) مراسم جشن و شادمانی برگزار می‌کردند، خبری ناگوار و تکان‌دهنده، تقریباً همه طبقات بال‌آخص محافل علمی و روحانی و فرهنگی را در بهتی عظیم فرو برد: "علامه فرزانه محمدتقی جعفری فیلسوف معاصر که برای معالجه به خارج از کشور رفته بود به لقاء الله پیوست" خبری بسیار ناگوار و تأسف‌انگیز بود. شاید بتوان بدون اغراق گفت که هر کس شنید منقلب و متأثر گردید، و بسیاری نیز در دم گریستند. "فانالله و اناالله راجعون".

امروز (۵ شنبه ۲۸ آبان ۱۳۷۷) پیکر بی روح آن دانشمند عالی‌قدر اسلامی را از دانشگاه تهران تشییع کردند و با هواپیما بردند تا طبق وصیتش در کنار بارگاه امام هشتم حضرت رضا علیه السلام به خاک سپارند. پیداست که از همین امروز تا مدتها دانشمندان، آشنایان، ارادتمندان و شاگردان او درباره شخصیت علمی و فضائل نفسانی و آثار وجودی آن بزرگوار سخن خواهند گفت. و هر کدام سهم خود را در بزرگداشت این دانشمند بزرگ معاصر ادا خواهند کرد.

این بنده هم به پاس مختصر سابقه آشنایی با آن شخصیت والای روحانی و لطفی که ابراز می‌داشت آنچه را از او می‌دانم می‌نگارم و برای کتاب ماه یادواره‌اش چاپ شود تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

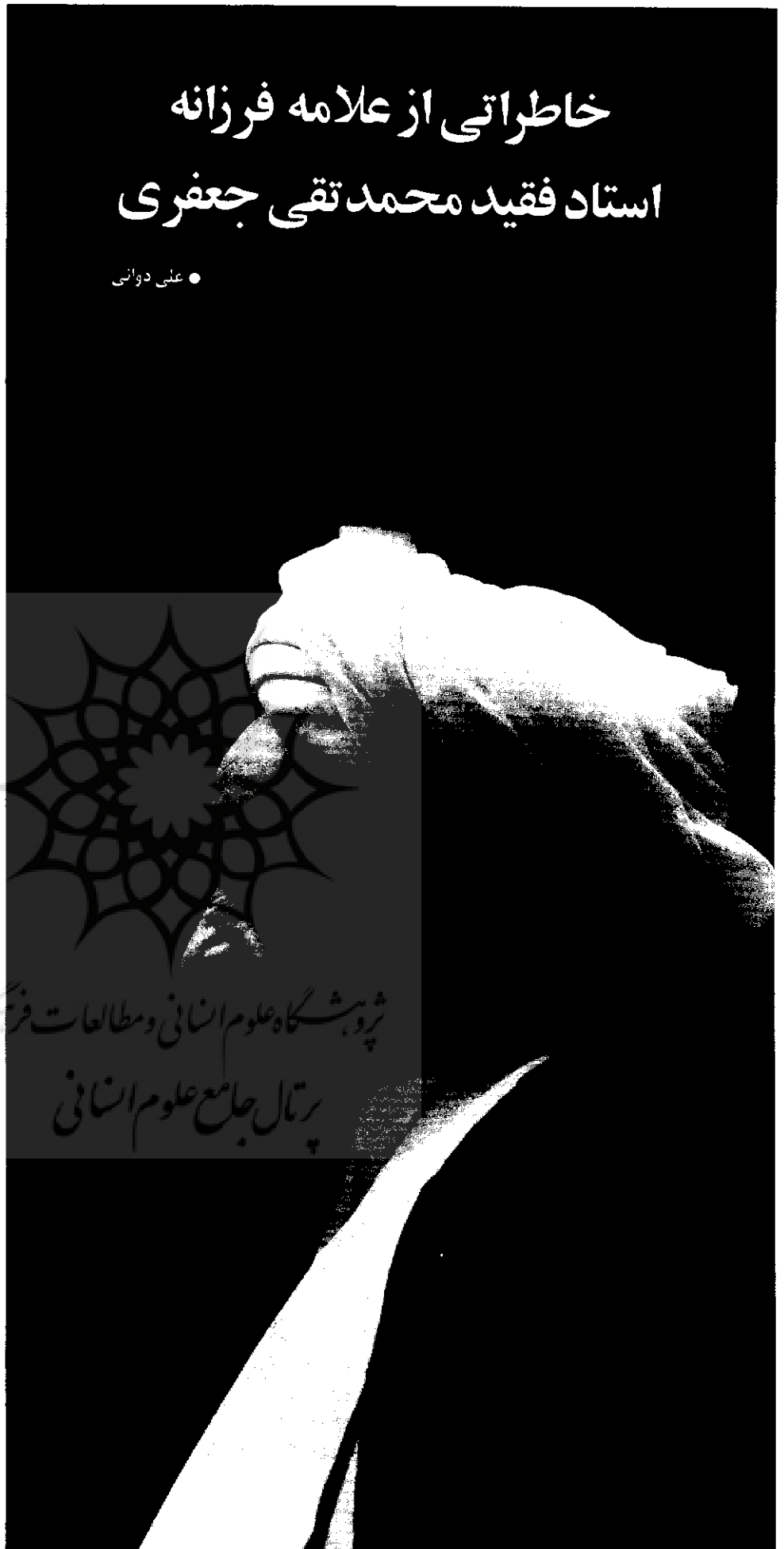
در ایام اربعین سال ۱۳۶۳ (۲۷ بهمن ۱۳۳۲) که در سنین بین چهارده تا پانزده سالگی برای تحصیل علوم دینی به نجف اشرف رفته بودم، اواخر شب بود که با همراهم مردی از مؤمنین آبادان وارد مدرسه صدر شدیم. او که اهل نجف آباد اصفهان بود عالمی از اهل محل خود را می‌شناخت که در مدرسه صدر سکونت داشت، و چون از کربلا آمده بودیم و خسته، پس از مختصر احوال‌پرسی خوابیدیم.

با اذان صبح بیدار شدیم و با شور و شوقی که داشتیم وضو گرفتیم و برای زیارت روانه حرم مطهر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شدیم که در همان نزدیکی بود.

پس از زیارت وقتی به مدرسه برگشتیم هنوز هوا تاریک و روشن بود. در درگاه حجره‌ای که شب را در آن بسر برده بودیم نشستیم و برای نخستین بار سخن و حجرات یکی از مدارس علوم دینی را تماشا می‌کردم. مدرسه صدر نجف آن موقع یک طبقه و حیاطی وسیع و دلواز داشت.

در انتهای مدرسه صدای رسای طلبه‌ای را شنیدم که با لهجه ترکی یا طلبه دیگری در آن صبح زود مباحثه می‌کرد، نمی‌دانم شرح تجرید علامه حلی یا شرح منظومه حکیم سبزواری یا اسفار ملاصدرا بود که آنها درس گرفته بودند و داشتند مباحثه می‌کردند.

شنیده بودم که طلاب علوم دینی موقع مباحثه خیلی داد و فریاد می‌کنند، ولی ندیده بودم. آنها را نمی‌دیدم، ولی صدای رسای یکی را که با حدت حرف می‌زد می‌شنیدم. گویا در توی حجره یا درگاه یکی از



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



حجرات مدرسه نشسته بودند و مباحثه می کردند. صدای طرف دیگر را درست نمی شنیدم، متکلم و جده صاحب صدای رسا با لهجه ترکی بود که خوشاهنگ و دلنشین هم بود. پیدا بود که صاحب صدا مطلب را خوب فهمیده و دارد با قاطعیت سخن می گوید و می خواهد واقع مطلب را به طرف دیگر منتقل سازد. این را از آن جا فهمیدم که بعدها وقتی خودم به عنوان یک طلبه با دیگری مشغول مباحثه می شدم، می دیدم که اگر مطلب را درست نفهمیده ام آهسته و یا دو دلی عبارت کتاب را می خوانم و معنی می کنم، و طرف من که خوب فهمیده، محکم و قاطع و بلند بلند و با داد و فریاد حرف می زند.

کم کم طلاب مدرسه که به حرم رفته بودند سر رسیدند و هر کدام به حجره خود رفتند. آن دو طلبه همچنان مباحثه می کردند، و سر و صدای یکی از آنها که لهجه ترکی داشت فضای مدرسه را پر کرده بود. عبارات عربی کتاب را می خواند و به فارسی معنی می کرد. واقعاً برایم جالب بود، چون اولین بار بود که می شنیدم از یکی از طلاب پرسیدم این آقایان چه می کنند؟ گفت مگر نمی دانید، دارند مباحثه می کنند. گفتم این موقع صبح زود؟ گفت آری.

پرسیدم این یکی که این طور با سر و صدا حرف می زند کیست؟ گفت: آقا شیخ محمد تقی تبریزی است.

آن موقع در نجف اشرف معمول بود که طلاب را با نام محل یا شهرستان می خواندند. من هم یکی دو روز بعد شدم "آقا شیخ علی دوانی"، چون اهل دوان موطن فیلسوف نامی جلال الدین دوانی، واقع در ۸ کیلومتری شمال کازرون و ۲۲ فرسنگی شیراز بودم.

در همان مدرسه صدر "آقا شیخ محمد تقی تبریزی" را از نزدیک دیدم. طلبه ای خوشرو، گندمگون، با چهره ای بشاش، و ته لهجه شیرین ترکی. روز بعد به مدرسه شریانی رفتم و حجره گرفتم، که مرحوم آیت الله آقا شیخ محمد شریانی از مراجع تقلید گذشته ساخته بود. و چندی بعد به مدرسه سید منتقل شدم که مرحوم آیت الله آقا سید کاظم یزدی بنا کرده بود.

آقا شیخ محمد تقی تبریزی همچنان در مدرسه صدر واقع در سمت بازار بزرگ و سرپوشیده نجف بود. کم کم که بیشتر او را شناختم می گفتند طلبه ای درس خوان، باهوش و بسیار خوش حافظه است.

وقتی چند سال بعد به کشور بازگشت شنیدم در تهران است و به نام آقا شیخ محمد تقی جعفری تبریزی در محافل روحانی تهران گل کرده، و نسل جوان و دانشجویان دانشگاه ها را به خود جذب نموده، و می گویند خوب طوری زبان آنها را می فهمد و پاسخگوی مسائل آنهاست.

چندی بعد او را در قم دیدم که در کوچه آقازاده منتشعب از خیابان ارم و متصل به دفتر کنونی تبلیغات اسلامی دنبال جایی می گردد. سلام کردم، با متانت جواب داد. گویا سراغ منزل استاد فقید علامه طباطبایی را گرفت، نشانی را در همان حوالی دادم، ولی سالیانی

گذشته بود قیافه اش او را سی و چند ساله نشان می داد. نگفتم من شما را در نجف اشرف دیده ام و می شناسم. نخستین بار هم که او را در تهران دیدم در کتابفروشی دارالکتب الاسلامیه واقع در بازار سلطانی بود. آن روزها کتابش «رابطه انسان و جهان» تازه منتشر شده بود، و همان نیز نامش را در محافل دانشگاهی و میان تحصیل کرده ها بیشتر بر سر زبان انداخته بود. می گفتند روحانی قابلی است که چیزهایی غیر از معلومات حوزوی دارد.

در فروردین ۱۳۴۹ که همراه استاد شهید مطهری برای شرکت در کنگره هزاره شیخ طوسی به مشهد مقدس رفتم که در دانشگاه فردوسی مشهد برگزار می شد، استاد محمد تقی جعفری، از چهره های سرشناس مدعوین بود.

کنگره بسیار مهم و پر بار بود. حدود ۲۰۰ نفر از دانشمندان خاصه و عامه و خارجی که از کشورهای اسلامی و اروپایی آمده بودند، شرکت داشتند. خیلی ها می گفتند تا کنون کنگره ای به این خوبی و پرباری ندیده ایم. من نویسنده اولین بار بود که در کنگره ای شرکت می کردم. نوبت سخن که به استاد جعفری رسید ۲۰ دقیقه با آن لحن شیرین و دلنشین پیرامون «قاعده لطف از نظر شیخ طوسی» صحبت کرد. سخنانش طبق معمول با تعبیه ابیاتی از مثنوی جلال الدین بلخی بود.

از جمله این ابیات است که همه را مجذوب کرد:

این همه گفتیم لیک اندر بسیج

بی عنایات خدا هیچیم هیچ

بی عنایات حق و خاصان حق

گر ملک باشد سیاه هستش ورق

ای خدا ای قادر بی چند و چون

واقفی بر حال بیرون و درون

ای خدا ای فضل تو حاجت روا

با تو یاد هیچکس نبود روا

این قدر ارشاد تو بخشیده ای

تا بدین بس عیب ما پوشیده ای

قطره دانش که بخشیدی ز پیش

متصل گردان به دریا های خویش

قطره علم است اندر جان تن

و ارهانش از هوا و ز خاک تن

کفی که حضار برای او زدند از همه بیشتر و پرطنین تر و طولانی تر بود. در پایان کنگره دانشجویان را می دیدم که استاد جعفری را در میان گرفته اند و با او سر بحث دارند. او هم در میان آنها فرورفته بود و با لحن گرم و نرم خود به سوالات آنها پاسخ می داد.

حتی در خیابان هم می دیدم که استاد جعفری با جمعی از دانشجویان که دورش را گرفته بودند با سرعتی که در راه رفتن داشت از پیاده رو می گذرد و با صدای رسا جواب پرسش های آنها را می دهد، یا سوالات آنها را

گفتند برای همه مفهوم بود.

در پایان عده‌ای از دانشجویان گفتند: شب پانزدهم ماه استاد مطهری دعوت بودند، و درباره فلان موضوع صحبت کردند، شب بیست و یکم هم استاد جعفری آمدند و راجع به مسئله «طلب و اراده» سخنرانی کردند، خیلی جالب بود ولی راستش ما درست نفهمیدیم. نوار آن را شما بشنوید و بعد در یک سخنرانی به ما بگویید ایشان چه گفته‌اند؟!

عذر خواستم، ولی گفتم اولاً استاد جعفری سبک خاصی در بیان و قلم دارند. بعضی‌ها نمی‌توانند پی به عمق آن ببرند، و برای بعضی فهم آن مشکل است، ثانیاً بحث طلب و اراده بحثی پیچیده و مشکل است تا جایی که آیت الله العظمی آخوند خراسانی در کتاب «کفایة الاصول» پس از آن که پیرامون آن قلمفرسایی نموده، و مثلاً مطلب را حل کرده، نوشته‌است: قلم این‌جا رسید سر بشکست!

خود آن دانشمند عالی قدر هم این را می‌دانست، و بارها به او گفته بودند، ولی اختیاری نبود. خیلی‌ها در سیمای جمهوری اسلامی دیدند و به یاد دارند که شبی استاد فقید سخن می‌گفت، از جمله به مناسبتی گفت: در یکی از دانشگاه صحبت می‌کردم. بعد از سخنرانی یکی از دانشجویان آمد و گفت: خودت فهمیدی چه گفتی؟! این را گفت و به شدت خندید. همه بینندگان و از جمله ما هم که ناظر بودیم از این سخن استاد جعفری که با بلند نظری ادا می‌شد به شدت خندیدیم.

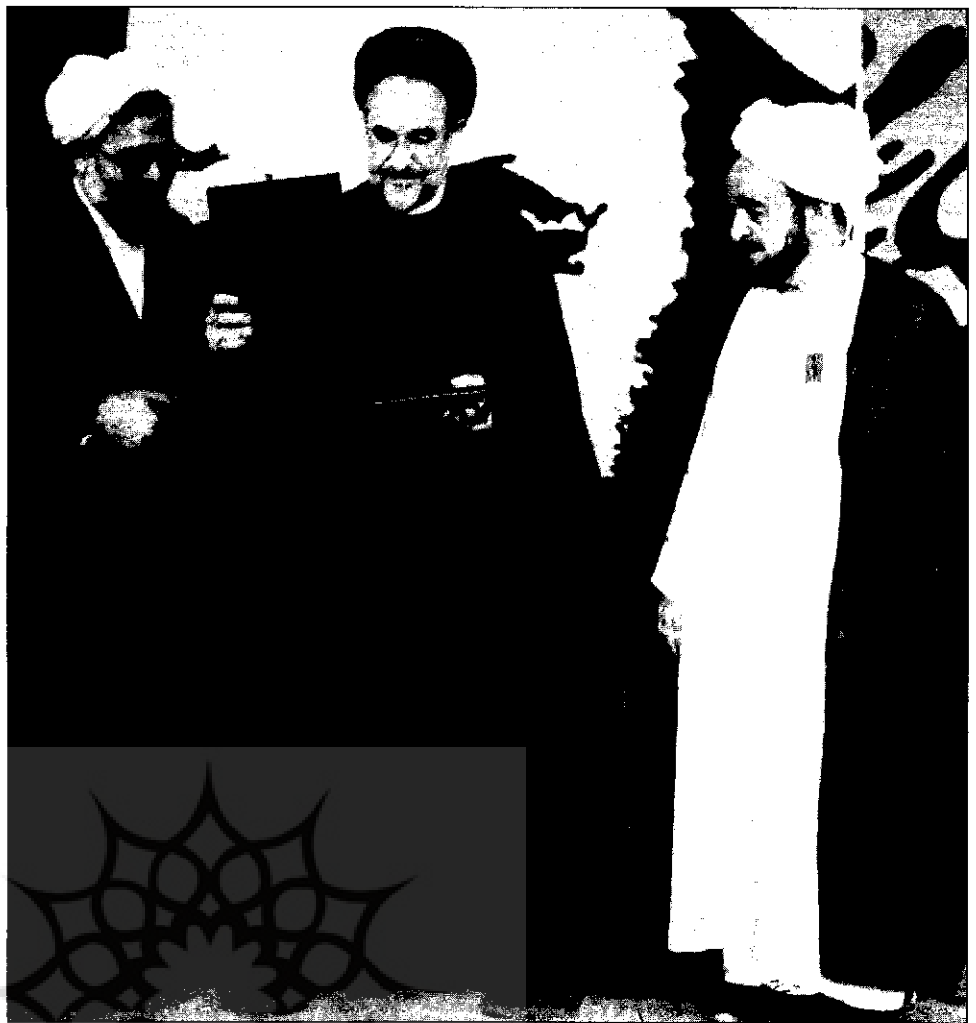
این هم از بزرگواری و صفای قلب او بود که واقع را قبول داشت و مثلاً نمی‌ایستاد که بگوید مگر چیست؟ تو نفهمیدی، دیگران فهمیده‌اند، یا سطح مطلب بالا و از این قبیل تعبیرات که بعضی‌ها دارند و متوجه آثار آن نیستند، یا متوجه هستند، ولی روح سالم و آزادمنش ندارند.

این مطلب و خاطره را از آن جهت نوشتم که بعضی گفته‌اند و می‌گویند که جمع و جور و فهم سخنان و نوشته‌های استاد جعفری سهل و ممتنع است. موقع استماع سخنان او یا هنگام مطالعه نوشته‌هایش آدم مجذوب می‌شود، ولی درست که فکر می‌کند نمی‌توانند آن را درک نمایند.

ارادت من به استاد فقید و لطف او نسبت به من در تهران ادامه داشت. به منزلش واقع در میدان شاه سابق (میدان قیام) می‌رفتم، و با آن عالم ربانی مانوس بودم، و در موضوعات گوناگون بهره می‌گرفتم.

در بعضی از کنگره‌ها نیز ما هم بودیم و از سخنرانی لذت می‌بردیم. در بعضی جلسات که بعضی از رفقا دعوت می‌کردند، با استاد شهید مطهری، جناب آقای فلسفی، و استاد فقید و یکی دو نفر دیگر شرکت داشتم، و از آن جلسات نیز خاطراتی دارم.

از جمله در سندی از ساواک دیده‌ام که نوشته‌است «دیشب شیخ محمد تقی فلسفی، شیخ مرتضی مطهری، شیخ محمد تقی جعفری، سید جواد هشترودی و شیخ علی دوانی در منزل سید محمد رضا یاسینی جلسه داشتند. سید جواد هشترودی به فلسفی گفت چرا



که با من بود پس از ۲۶ سال آن را کاملاً به یاد داشت و به یاد من هم آورد.

به یاد آوردم که فقط او و استاد شهید مطهری از کارم در تدوین و چاپ و انتشار «هزاره شیخ طوسی» تقدیر کردند، و مرحوم آیت الله حاج میرزا خلیل کمره‌ای که وقتی نوشتم مقاله شما را هم تلخیص می‌کنم، در جواب نوشته بود: آنچه آن خسرو کند شیرین بود! دیگران یا چیزی نگفتند یا گله داشتند که چرا مقالات آنها را بدون تلخیص چاپ نکردم، و خلاصه آن را آورده‌ام؟!

همین‌جا بگویم که در «کنگره نگوشت منزلت علمی او» که سال گذشته در دانشگاه تهران برگزار شد، از جمله حجة الاسلام دکتر احمدی گفت: روزی استاد جعفری یکی از آثارش را به من دادند که ببینم و اگر چیزی به نظرم رسید به ایشان بگویم، یکی دو مورد بود که به ایشان تذکر دادم، آن قدر از من تشکر و قدردانی کرد که برآستی شرمسار شدم.

در یکی سال‌ها که ماه مبارک رمضان در اهواز برای سخنرانی دعوت داشتم، و چند جا منبر می‌رفتم، دانشجویان دانشگاه جندی شاپور هم دعوت کردند که درباره مسئله روز راجع به «اسلام و تسخیر فضا» که روز بیست و یکم آن ماه در «دارالعلم آیت الله بهبهانی» برای عموم سخنرانی کرده بودم، به طور خصوص برای دانشجویان هم سخنرانی کنم. رفتم و سخنرانی کردم که

اصلاح می‌کند.

آن ارتباط دانشجویان و جوانان با او را کسی دیگر از اعضای کنگره نداشت، با این که حاضران همه اهل فکر و قلم و استادان سرشناس حوزه و دانشگاه بودند.

پس از خاتمه کنگره که در صدد برآمدم از مجموعه سخنرانی‌ها و مقالات کنگره هزاره شیخ طوسی کتابی تدوین کنم، از جمله از استاد جعفری خواستم مقاله‌اش را نوشته و لطف کند، با میل پذیرفت و شاید زودتر از دیگران لطف کرد، و من هم مانند بیشتر مقالات، گزیده آن را در کتاب «هزاره شیخ طوسی» درج کردم.

مدتی بعد که در خرداد ۱۳۵۰ از قم به تهران نقل مکان نمودم، روزی استاد جعفری را در بازار تهران ملاقات کردم، با همان خوشرویی همیشگی گفت کتاب «هزاره شیخ طوسی» را دیدم، خیلی خوب تدوین کرده‌اید استفاده کردم، پس سهم ما کو؟ گفتم: متشکرم، انشاءالله تقدیم خواهد شد.

دیشب که از آن زنده یاد با فرزندانم یاد می‌کردم، پسر کوچکم گفت بابا به یاد دارید که تازه به تهران آمده بودیم، روزی ایشان را در بازار تهران دیدیم چقدر از شما تجلیل کرد، و شما چقدر تحت تأثیر جاذبه اخلاقی ایشان قرار گرفتید؟ به یاد آوردم که واقعاً آن روز خودم را در مقابل آن همه لطف و محبت او خیلی کوچک دیدم. خیلی آقایانی و ذره پروری کرد، به طوری که پسر کوچکم

برای رفع منع از تعطیل منبرتان اقدام نمی‌کنید؟ و فلسفی گفت اقدامی نخواهم کرد». در آن مجلس مدتی راجع به این که چه باید کرد که از منبر آقای فلسفی رفع منع شود صحبت شد، و معلوم نیست چطور به خارج درز کرده بود که مأمور ساواک گزارش داده است.

در آن سال‌ها استاد جعفری را بارها در منزل جناب آقای فلسفی می‌دیدم در چند جلسه با استاد فقید و استادان و دانشمندان دیگر در بعضی از دانشگاه‌ها به منظور بررسی برنامه‌ها یا تألیف کتابهای مورد لزوم حضور داشتیم، و نیز در بعضی از جلسات سخنرانی با هم سخنرانی داشتیم که پس از ایشان نوبت سخنرانی این جانب بود.

صریحاً و بدون مبالغه می‌گویم که در همه این جلسات و برخوردها هرگز به یاد ندارم که استاد جعفری سخنی برخلاف انتظار داشته یا گفته باشد. در محاوره و مذاکره ذره‌ای خودخواهی و ادعا و هوی و هوس از او نمی‌دیدم. با همه علم و فضل و اسم و رسمی که داشت حاضر نبود خود را مطرح کند، و اصل مثبتی داشته باشد.

به مبدأ و معاد و حساب و کتاب خدا اعتقاد راسخی داشت، نه تنها عمده فکرش به این مسائل اساسی معطوف بود و در این باره قلم می‌زد که عملاً هم با تمام وجود آن را لمس کرده و مؤمن به آن بود. این ابیات مثنوی را بارها در سخنرانی‌هایش از او می‌شنیدم که با خلوص خاص می‌گفت:

ما عدمهاییم و هستیهای ما
 تو وجود مطلق فانی لها
 ما همه شیران ولی شیر علم
 حمله‌مان از باد باشد دمدم
 حمله‌مان پیدا و ناپیداست باد
 جان فدای آن که نا پیداست باد
 باد ما و بود ما از دادتست
 هستی ما جمله از ایجاد تست
 لذت هستی نموده نیست را
 عاشق خود کرده بودی نیست را
 لذت انعام خود را وا مگیر
 نقل و باد و جام خود را وا مگیر

به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و نهج البلاغه سخنان گهربار آن حضرت عشق می‌ورزید، و از این رو بود که بزرگترین اثرش «ترجمه و شرح نهج البلاغه» در ۲۵ جلد تشکیل داد.

کاری که آن دانشمند بلند پایه روی مثنوی جلال‌الدین محمد انجام داده‌است، در خور ستایش فراوان است، زیرا قبل از او کسانی به این کار می‌پرداختند، مثنوی درس می‌گفتند و پیرامون آن مقاله و کتاب می‌نوشتند که یا صوفی مشرب بودند، و دعوی سیر و سلوک و کشف و کرامت یا مانند او فکری معتدل نداشتند.

او مثنوی را وارد عالم دیگر کرد و از انحصار طیفی خاص درآورد. مثنوی شناسان نوعاً نسبت به روحانیون و

علمای دینی، و اگر عالم دینی بودند، با فقها و مجتهدین میانه‌ای نداشتند، و با ادعای مثنوی دانی و دم زدن از عرفان و تصوف به عالمان شرع دهن کجی می‌کردند و طریقت را لب و شریعت را قشر می‌دانستند.

استاد جعفری اولین عالم دینی و روحانی معتدل بود که این همه روی مثنوی کار کرده و اندیشه مولانا را مورد بررسی قرار داده‌است. دعوی‌های صوفیانه را به یک سو زده‌است، و مولوی را به صورت یک عالم بزرگ اسلامی و عارف ژرف‌نگر به دور از ادعاهای واهی اهل طریقت و اصحاب فرقه و خاتگاه شناسانده است، و چه خوب از عهده این مهم برآمده‌است! ۱۵ جلد شرح مثنوی اثر گران سنگ او حاصل سال‌ها صرف عمر پربارش در این باره است.

در یک کلام علامه فرزانه محمد تقی جعفری در نیم قرن گذشته، توفیق یافت دروس دینی و علوم عقلی رایج حوزه‌های علمی و دینی را در تبریز و تهران و قم و نجف اشرف را نزد استادان هر فن مورد بررسی دقیق قرار دهد و به خوبی به پایان برساند، از ادبیات عربی: صرف، نحو، معانی و بیان و بدیع، منطوق و کلام، فلسفه و عرفان، ملل و نحل، تاریخ و حدیث و تفسیر و غیره. علوم عصری را نیز به عنوان فنون جنبی با وسعت نظر مطالعه کرده و آنچه نیاز داشته یادداشت نموده یا در حافظه بسیار نیرومندش به خاطر سپرده بود، همچون روانشناسی، روانکاو، جامعه‌شناسی، زیباشناسی و هنر در ابعاد وسیعش، و همه را زیر ذره‌بین نقض و ابرام قرار داده بود.

مکاتب مادی را هر چه بود و رواج داشت یا حتی کمتر مورد توجه بود، دیده و مطالعه و غور رسی کرده و در هر مورد با آراء شفاف و روشن مبانی اسلامی مقایسه نموده و پاسخ‌های شایسته را به آن‌ها داده و در سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها و تدریسش و انبوه آثار گران قدرش آورده است.

آن دانشمند بلند نظر تقریباً تمام دواوین شعرای عرب و عجم و کتب عهدین (تورات و انجیل) و آثار مذهبی هر ملت و مذهب را مطالعه نموده بود، و از آنها اطلاع کامل داشت. می‌توان گفت چیزی به نام علم و فن و هنر به زبان عربی و فارسی نبوده که او ندیده و از آن غفلت ورزیده باشد.

از این راه بود که بر سطح دانشگاه‌های کشور اشراف پیدا کرد و توانست توجه نسل جوان و دانش پژوهان را به افکار نو و اندیشه موج و ژرف خود معطوف سازد، و با معلومات وسیعی که در هر زمینه اندوخته بود خلاء فکری آنها را پر کند.

مباحث مختلف جامعه‌شناسی، معنی و محدوده آزادی، هویت مرد و زن، انواع شناخت، تاریخ علم و فلسفه تاریخ، و مخصوصاً بحث‌های جالب فلسفه حیات، و هدفهای زندگی و رابطه انسان با جهان هستی و مباحثی که در مبدأ و معاد دارد، و در آثار برجای مانده‌اش پراکنده است نمایان گر شخصیت بزرگ و یادگار ارزنده‌ای از حیات علمی اوست از همه مهمتر و جالب‌تر، خضوع علمی و اخلاق اسلامی و فضایل



◀ در محاوره و مذاکره، ذره‌ای خودخواهی و ادعا و هوی و هوس از او نمی‌دیدم. با همه علم و فضل و اسم و رسمی که داشت حاضر نبود خود را مطرح کند



برجسته نفسانی اوست که من کمتر کسی را در این جهات مانند او دیده‌ام و به یاد دارم. ادب حضوری و حفظ جناح و حفظ عیب او نسبت به تمام قشرها از ویژگی‌های خاص آن استاد فرزانه بزرگوار است.

استاد جعفری نخستین دانشمند روحانی بود که افکار علمی شش‌قرن را به غرب برد و با شرح نهج‌البلاغه‌اش و شرح مثنوی و آن همه مباحث علمی اسلامی و ادبی و ذوقی، حلقه اتصالی بود بین حوزه‌های علمی شرق و غرب. آنچه او در مصاحبه‌ها و نامه‌هایش به فلاسفه و صاحب نظران علمی معاصر بیگانه برجای گذارده‌است شاهد گویایی این مدعاست، و گواهی صادق بر زحمات قابل تقدیر و تحسین. آن دانشمند ژرف نگر و خدمت گذار صمیمی اسلام و مسلمین است.

دیروز که خیل دوستداران او از روحانی و غیر روحانی، و مقامات علمی حوزه و دانشگاه پیکر بی‌جان آن عالم ربانی را در دانشگاه تهران پس از نماز وداع بر آن، به روی دوش گرفته بودند، و به طرف میدان انقلاب می‌بردند تا ببرند به فرودگاه و طبق وصیتش در جوار حضرت ثامن‌الائمه امام علی بن موسی الرضا(ع) در مشهد مقدس دفن کنند، من که از سیمای جمهوری اسلامی منظره را می‌دیدم و مانند میلیون‌ها مردم مسلمان به سختی می‌گریستم به یاد مرثیه نابغه بزرگ سید رضی افتادم که هنگام حمل جنازه ادیب دانشمند ابواسحاق صابی سروده بود و با این بیت آغاز می‌گردد:

أعلمت من حملوا علی الاعواد؟

أعلمت کیف خباضیاء النادی؟

یعنی آیا می‌دانید چه کسی را در این چوب‌ها می‌برید؟
آیا می‌دانید چگونه روشنی محفل ما خاموش شد؟

من خود نتوانستم به دانشگاه بروم و از نزدیک شاهد آن منظره دردناک باشم، یعنی طاقت آن را نداشتم، ولی همین که دیدم، مرثیه مزبور را زمزمه کردم، به خود گفتم اگر سید رضی برای یک منشی و نویسنده چیره دستی چنان نوحه‌سرایایی کرده و از حمل بدن بی‌روح او ناله سر داده است، تناسب آن با حمل جنازه استاد جعفری: آیت الله فقیه، فیلسوف، ریاضی‌دان، متکلم، منطقی، عارف بالله به معنی واقعی، علامه فرزانه، و نویسنده بزرگ و متفکر بزرگ و عالم ربانی، بیشتر و مناسب‌تر است. از این رو من هم می‌گویم: ای علما و روحانیون! آیا می‌دانید چگونه با مرگ استاد جعفری چراغ محفل روحانیان خاموش شد؟

آیا می‌دانید به این زودی‌ها در خیل روحانیون، یک روحانی جامع با افکاری ژرف و جهان بینی همه سونگر همچون استاد جعفری پدیدار نخواهد گشت؟ ای دانشگاهیان! آیا می‌دانید چه کسی را از دست دادید، و چگونه با تند باد حوادث چراغ فروزان محفل شما خاموش شد؟

وای طلاب و دانشجوین! آیا می‌دانید استاد برازنده حوزه و دانشگاه به معنی واقعی کلمه ناگهان شعله وجودش خاموش گردید؟

وای اهل فکر و قلم! آیا می‌دانید استاد جعفری نیم قرن بود که تمام اوقات شبانه روزش را صرف مطالعه و

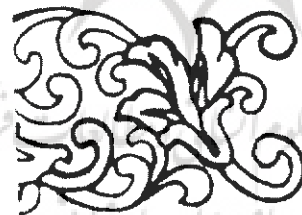
اندیشیدن پیرامون تمام مسائل علمی در سطح جهانی نمود و در آن راستا قلم زد و چه آثار بدیع و گران سنگی پدید آورده و از خود برجای گذارده‌است؟!

وای سخنگویان دینی! آیا می‌دانید چه سخنوری با چه لهجه شیرین به دور از تعین و خود خواهی که تا آخرین واپسین حیاتش از علم و اندیشه در ابعاد وسیعش به منظور اثبات برتری اسلام و تشیع و مکتب اهل بیت عصمت سخن می‌گفت به یکباره نوای دلنوازش خاموش شد؟

وای بینندگان سیما و شنوندگان صدای جمهوری اسلامی! آیا می‌دانید دیگر آن چهره دوست داشتی و آهنگ دلنشین را نخواهید دید و اگر ببینید یا بشنوید دیگر او نیست که می‌دیدید و صدایش را می‌شنیدید؟
وای مردم ایران! آیا می‌دانید آن همه علوم و فنون و



◀ آن دانشمند بلند نظر، تقریباً تمام دواوین شعرای عرب و عجم و کتب عهدین و آثار مذهبی هر ملت و مذهب را مطالعه نموده برد و از آنها اطلاع داشت



زیبایی‌های فکری چگونه ناگهان از بین ما رفت و ساعتی بعد سر در توده خاک فرو خواهد برد؟!

در پایان مقال که در فرصتی کوتاه به قلم آمده‌است تذکری چند را لازم می‌دانم:

۱- همان طور که قبلاً یادآور شدیم طرز بیان و نگارش استاد فقید علامه جعفری با همه جاذبه و درخشندگی که داشت اغلب برای همه قابل درک نبود. این شیوه خاص او بود که خود هم باور داشت ولی نمی‌شد کاری کرد. آیت الله حاج میرزا خلیل کمره‌ای فیلسوف فقید هم با آن همه احاطه بر علوم عقلی و نقلی و انبوه آثار گرانقدرش، چنین بود. اگر سبک نگارش او چنان نبود (که البته مشکل‌تر از نگارش‌های استاد جعفری است) تا کنون می‌باید کتابهایش بارها تجدید

چاپ شده باشد، نه این که آن همه معلومات در همان چاپ اول متوقف بماند. این شیوه خاص بود که خود هم می‌دانست ولی نمی‌توانست آن را تغییر دهد.

دانشمند بزرگ فقید دکتر سید احمد فرید هم در عصر ما فرد دیگری از این قبیل بود. او که استاد استادان دانشگاه تهران بود و چندین زبان می‌دانست و می‌گفتند در همه علوم و فنون توانا است، و من هم گواه بر معلومات وسیع آن دانشمند بزرگ هستم، طرز سخن گفتن و نوشتنش طوری بود که همه نمی‌توانستند درک کنند و آن همه اظهار نظرهای بدیع در حافظه را جمع و جور نمایند.

ولی ما خوشوقت هستیم که اولاً آثار فکری و قلمی استاد فقید علامه جعفری برای بسیاری از اندیشمندان قابل فهم و درک است، و مخصوصاً خواص و شاگردانش کاملاً بر آن اشراف دارند، و ثانیاً امیدواریم گذشته از آنچه از خود او برجای مانده، آنها نیز در آینده افکار بلند آن حکیم فرزانه و اندیشمند بزرگ معاصر را در سطحی که همه از آن بهره‌مند گردند شرح و بسط دهند و در اختیار طالبان معارف اسلامی و بشری بگذارند.

نکته دیگری که لازم به توضیح می‌دانم تاریخ ورود او به نجف اشرف و مدت اقامت آن بزرگوار در آن شهر مقدس و بازگشت او به کشور است.

همان‌طور که در آغاز سخن یادآور شدم، وقتی من در بهمن ۱۳۲۲ شمسی تازه به نجف اشرف رفته بودم، استاد جعفری در نجف و از فضایی بنام بود. در «زندگینامه» ایشان مندرج در ویژه نامه «نکوداشت» او در دانشگاه تهران شماره ۱۴، رفتن او را به نجف اشرف سال ۱۳۲۷ شمسی و بازگشت به کشور را سال ۱۳۳۸، و اقامتش را در نجف ۱۱ سال نوشته است، و افزوده است که: «در این هنگام، یکی دو هفته از فوت آیات عظام شیخ محمد حسین اصفهانی و آقا ضیاء عراقی می‌گذشت.»

خود آن بزرگوار هم در ویژه‌نامه «کیهان فرهنگی» شماره ۷ ضمن شرح زندگانی‌اش می‌گوید موقع ورود من به نجف دو سه هفته از وفات آن بزرگواران گذشته بود. مرحوم آیت الله آقا ضیاء‌الدین عراقی در ۲۸ ذی‌قعدة سال ۱۳۶۱، و مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد حسین اصفهانی در ۸ ذی‌حجة همان سال یعنی ده روز بعد به جهان باقی شتافته بودند.

آن زمان تا ورود بنده به نجف و خاطرهای که از بودن استاد جعفری در نجف تا آن زمان نقل کردم، تقریباً دو سال می‌گذشته است.

بنابر این استاد جعفری در اواخر ذی‌حجة سال ۱۳۶۱ هجری وارد نجف شده‌است، و اگر در سال ۱۳۳۸ شمسی به کشور بازگشته باشد، جمعاً ۱۸ سال در نجف اقامت داشته است، نه ۱۱ سال، مگر این که سال بازگشت به وطن چند سال جلوتر بوده است. و در هر حال استاد فقید علامه فرزانه محمد تقی جعفری مصداق کامل عائش سعیداً و مات سعیداً بود.

جاوید بهشت جای بادش

جا در حرم خدای بادش